

حکایت علاقه شاه به ملیچک ...

۲۴ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۴:۲۳

وجه تسمیه ملیچک را اینطور توجیه می‌کنند: روزی این کودک یا همان برادرزاده امین اقدس که تازه هم زبان باز کرده بود در حضور شاه با دیدن گنجشکی، به آن اشاره می‌کند و با زبان کودکی و لهجه گروسی می‌گوید: ملیچک، ملیچک. این شیرین‌زبانی بسیار به دل ناصرالدین شاه می‌نشیند و این لغت را برای وی لقب قرار می‌دهد و به او ملیچک می‌گوید.

وجه تسمیه ملیچک را اینطور توجیه می‌کنند: روزی این کودک یا همان برادرزاده امین اقدس که تازه هم زبان باز کرده بود در حضور شاه با دیدن گنجشکی، به آن اشاره می‌کند و با زبان کودکی و لهجه گروسی می‌گوید: ملیچک، ملیچک. این شیرین‌زبانی بسیار به دل ناصرالدین شاه می‌نشیند و این لغت را برای وی لقب قرار می‌دهد و به او ملیچک می‌گوید. ملیچک یا ملیچک تبدیل و تحریف همان ملیچک استبه هر حال با خوش آمد شاه، و با وقوع اتفاق دیگری وی کاملاً مقرب درگاه شاه می‌شود روزی ناصرالدین‌شاه مریض شد و در خانه امین اقدس خوابیده بود، ببرک خان ضمن بازی با ملیچک که سه سالش بود وارد خوابگاه شاه شده و بدنبال وی ملیچک هم وارد شد. شاه که صدای پا و داد و فریاد ملیچک را شنید فریاد زد پدر سوخته کی هستی؟ آهای امین اقدس بیا، آهای امین اقدس بیا! وقتی امین اقدس و فراشباشی مخصوص وارد اتاق شاه شدند، دیدند ملیچک قبای شاه را گرفته و می‌گفت: یالا پاشو بریم، زودباش داد نزن پاشو، چقدر تو تنبل! اوی بدون آنکه بداند طرف صحبتش شاه است، این جملات را تکرار می‌کرد. امین اقدس که این صحنه را دید پیش خود گفت هم اکنون شاه میرغضب خواهد خواست و کلک من و غلام و پدرش کنده می‌شود. ولی چون زن زرنگ و با هوشی بود خطاب به شاه گفت قربان این بچه برادرزاده من و سید است، از سادات علوی است، دلش را بدست بیاورید و چند لحظه محض خاطر او از رختخواب بلند شوید، شاید خداوند او را مامور فرموده که شما را حرکت دهد و موجب شفای عاجل گردد. شاه که به شدت خرافی بوده و به سادات عقیده داشت، از جا بلند شد و ملیچک هم بدون آنکه بفهمد چه می‌کند همانطور گوشه قبای شاه را گرفت و او را با خنده از اتاق بیرون برد و هنوز به انتهای راهرو نرسیده بودند که ناگهان صدای مهیبی بلند شد و بدنبال آن گرد و خاک همه جا را گرفت، و همه وحشت زده از اتاقها بیرون آمدند. امین اقدس چند قدم به عقب برگشت تا ببیند چه خبر شده و ناگهان فریاد زد: قبله عالم سلامت باد، غلام سید شما را از مرگ نجات داد زیرا سقف اتاق خواب فرو ریخت و اگر یک ثانیه دیرتر بیرون آمده بودید امروز ملت ایران ماتم زده بود. ناصرالدین‌شاه به عقب برگشت و سقف خراب شده اتاق را نگاه کرد و سپس در حالی که صورت زردرنگ ملیچک را می‌بوسید زیر لب گفت: بله امین اقدس تو راست می‌گفتی خداوند این بچه را مامور حفظ جان من کرده است. فوراً دستور بده یکصد گوسفند و پنجاه گاو قربانی کنند و بین فقرا تقسیم نمایند. از این پس بود که روز به روز، شدت علاقه شاه به کودک زیادتر می‌شد، به طوری که این کودک زشت و لاغر و لجوج را بیشتر از فرزندان خود دوست می‌داشت و پس از آن هیچکس با هیچ خدمتی نتوانست به اندازه او محرم و مقرب

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۹۳۸/ملیچک-شاه-علاقه-حکایت>